

پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، سال ۸، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
(از ص ۱۵۵ تا ص ۱۷۴)



10.22059/jlcr.2019.276493.1201
Print ISSN: 2382-9850—Online ISSN: 2676-7627
<http://jlcr.ut.ac.ir>

صفات بلاغی با تکیه بر جنبه‌های کنایی آن در غزلیات سعدی شیرازی

کبری شبان قوچان عتیق^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، رودهن، ایران.

محمود طاووسی

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن رودهن، ایران.

مهدی ماحوزی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن رودهن، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۱

چکیده

مبحث دستور در عرصهٔ بیکران زبان و ادبیات فارسی به عنوان یکی از مباحث اساسی فنون و نظم سخن بسیار پرکاربرد است. با توجه به این امر، بررسی بن‌مایه‌ها و عناصر درونی این مقوله بستر مناسبی را برای تحقیق و پژوهش بسیار فراهم می‌آورد. «صفت» یکی از مقوله‌های دستور زبان فارسی است و کار آن از نظر منطقی و دستوری در کلام، خاص کردن موصوف است. در عین حال، «کنایه» از مباحث بیان و بدیع است که از طریق استدلال و دریافت معنی صورت می‌گیرد. یکی از شگردهای زبانی سعدی، آوردن صفات و تعابیر کنایی زیباست که از آن برای برجسته‌سازی کلام خویش بهره می‌گیرد و با کمک این عناصر شاعرانه و بدیع بر جذابیت کلام خود می‌افزاید. هدف از این جستار، بررسی بسامد عناصر و بن‌مایه‌های صفت با توجه به جنبه‌های کنایی آن از نظر ساختار لفظی، انواع صفت و روابط و مناسبات آن در غزلیات سعدی شیرازی است. روش کار در این پژوهش، توصیفی-آماری است. صفتهای کنایی به عنوان یکی از اجزای سازندهٔ زبان محاوره در غزلیات سعدی نمود بسیار روشن و آشکاری دارد که البته در این میان، سهم سعدی در کاربرد صفتهای کنایی به طور محسوسی کمتر از هم‌عصران خود است.

واژه‌های کلیدی: صفت، کنایه، غزلیات، سعدی شیرازی، دستور، بلاغت، شگردهای هنری.

۱. مقدمه

شعر زبان فراهنجار است. بنابراین، شاعران نیازمند اصطلاحات و ترکیباتی هستند تا با آنچه در عالم خیال آنان نقش می‌بندد، تعابیر و اوصافی نو خلق نمایند و با آفرینش ترکیبات بدیع، اندیشه‌های بکر خود را به عرصه‌ی ظهور برسانند؛ زیرا صفات‌های کنایی ارزش سخن شاعران را دوچندان می‌کند و روح مخاطب را با جهانی منحصر به فرد پیوند می‌دهد که جاودانگی را با خود به همراه دارد. پوشیده نیست که اگر شاعر به واژه‌ها و ترکیب‌های عادی زبان اکتفا کند، اندیشه‌ی وی دیگر برای مخاطبان بدیع نیست و جذابیت خاص خود را نخواهد داشت، چون با این تفسیر، دنیای او عینی است و حاصل ادراک او هرگز چیزی به غیر از دنیای مادی و شهودی نخواهد بود. بنابراین، شاعر ناگزیر است واژه‌های زبان را دست‌مایه‌ی اندیشه‌ی ذهن خلاق خود قرار دهد و با نوآفرینی صفات‌ها و ترکیب آن با کنایه، بر غنای زبان خویش بیفزاید، تا از این رهگذر، بیشترین تأثیر را بر مخاطب خود القا نماید. از شگردهای هنری سعدی این است که سادگی را با صنعت‌گری درمی‌آمیزد و هنرش را برای خواننده به نمایش می‌گذارد. نگاهی نو به مبحث بن‌مایه‌ها و شگردهای هنری صفت‌کنایی، باعث یافتن راهی نو برای تشخیص میزان قدرت و هنر شاعری شعراست. این جستار در پی پاسخ دادن به این سؤال است که آیا می‌توان در گستره‌ی زبان سعدی از دیدگاه زیبایی‌شناسی به بررسی نقش صفت‌کنایی و شاعرانه بودن آن پرداخت؟ کاربرد صفات‌کنایی و شاعرانه، نوعی شگرد ادبی است که معمولاً شاعران و نویسندگان برای ایجاد مفاهیم عمیق شاعرانه، التذاذ هنری و القای ظریف‌ترین و نهانی‌ترین زیبایی‌ها و نیز برای نشان دادن عواطف و احساسات خود از آن بهره می‌گیرند. هدف از این پژوهش، بررسی بسامد عناصر و بن‌مایه‌های صفت با توجه به جنبه‌های کنایی آن از نظر ساختار لفظی و انواع صفت و روابط آن در غزلیات سعدی شیرازی است. سعی بر این است تا در این تحقیق به میزان استفاده از صفات‌های کنایی و هنری در غزلیات سعدی و نیز به نقش و جایگاه این صفات در تأثیرگذاری غزلیات از نظر معنی و لذت ادبی آن پی ببریم و به شیوه‌های کاربرد صفات‌کنایی در این اثر دست یابیم.

۲. بیان مسئله

در پرداختن به صفت و تقسیم‌بندی آن، به دو گونه از صفات برمی‌خوریم: صفات منطقی که بیشتر دستوری است و گونه‌ی دیگر، صفات شاعرانه و هنری است که نقش مؤثری در زیبایی ادبی یک اثر، به‌ویژه آثار غنایی و غزل دارد. یکی از اسرار زیبایی آثار سعدی، توانمندی و مهارت او بر زبان است که گاهی بدون استفاده از عناصر خیال نیز می‌تواند زیبایی بیافریند. این ویژگی بر همه آثار سعدی حاکم است، اما تجلی آن در غزلیات

چشمگیرتر می‌نماید. مسئله اصلی در این پژوهش، بررسی بن‌مایه‌ها و شگردهای هنری صفت با محوریت «صفت کنایی» در اشعار سعدی است. به نظر می‌رسد که بسامد وصف در زبان فارسی در اشعار سعدی نسبت به هم‌عصران خود، مانند حافظ کمتر باشد، اما در عین حال، درصد بالایی از زیبایی غزل‌های درجه اول و ناب وی به جنبه توصیفی آن بستگی دارد. می‌توان از جمله رازهای سربه‌مهر در زیبایی آثار این شاعر را هنرنمایی او در توصیف دانست. صفت، آن هم از نوع کنایی و شاعرانه نقش مؤثری در این زیبایی‌آفرینی دارد.

۳. پرسش‌های پژوهش

جستار حاضر در پی پاسخ به سؤالات زیر است:

۱- میزان استفاده از بن‌مایه‌ها و عناصر صفت‌های کنایی در غزلیات سعدی تا چه حدی است؟

۲- صفات کنایی و شاعرانه چه نقشی در تأثیرگذاری غزلیات سعدی از نظر عمق بخشیدن به معنی و لذت ادبی دارد؟

۳- شیوه‌های کاربرد صفات کنایی در غزلیات سعدی چگونه است؟

۴- آیا صفت‌های کنایی در اشعار سعدی باعث تأثیرگذاری بیشتر اشعار وی شده‌است؟

۴. فرضیه‌های پژوهش

۱. در باب صفت از جنبه دستوری مباحثی مطرح شده‌است و به نتایجی نیز رسیده‌اند، اما از حیث کنایی و هنری بسیار اندک به آن پرداخته شده‌است.

۲. فراوانی صفات کنایی در غزلیات سعدی موجب فزونی ارزش کلام و التذاذ ادبی سخن وی گردیده‌است و موجب شده تا جایگاه ویژه ادبی داشته باشد.

۳. در تفحص پیرامون آثار سعدی، می‌توان به خصایص و برجستگی‌های نو و جذاب درباره شگردهای صفات کنایی دست یافت.

۴. صفت‌های کنایی در اشعار سعدی چنان تأثیرگذار بوده که باعث جذابیت سخن وی شده‌است.

۵. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های فراوانی درباره دستور زبان فارسی، صفت و کنایه انجام شده‌است، اما به بررسی صفات کنایی و هنری و نیز نقش و تأثیر آن در زیباشناختی شعر چندان نپرداخته‌اند. در ایران، یکی از اولین تحقیقات را در این زمینه، خسرو فرشیدورد در مقاله‌ای با عنوان «صفات ادبی و شاعرانه در دیوان حافظ» به سال ۱۳۶۸ در فصلنامه ادبی آشنایان انجام داده‌است. همچنین، در کتاب دستور زبان فارسی از عباسعلی وفاپی برای اولین بار به

عنوان «صفت‌های کنایی» اشاره شده است. از دیگر پژوهش‌های به کار رفته در این زمینه می‌توان به کتاب *صفت از خلیل خطیب‌رهبر*، رساله‌های *فهرستی از کنایات فعلی در مثنوی مولوی از اکرم گلشنی (۱۳۷۴)*، *بررسی ساختار کنایه در زبان فارسی و چگونگی آموزش آن به غیر فارسی‌زبانان از حمیرا نیاورانی (۱۳۸۲)*، *تحقیقی نو در کنایه بر اساس غزلیات حافظ از محمدرضا پروینی (۱۳۸۷)* و مقاله «کارکرد کنایه در غزلیات شمس» از سید محسن زکی‌نژادیان، محمدرضا صالحی مازندرانی و پروین گلی‌زاده (۱۳۹۶) اشاره کرد. جست‌وجوها نشان می‌دهد که هیچ پژوهش مستقلاً درباره «بررسی عناصر و بن‌مایه‌های صفت با توجه به جنبه‌های کنایی آن در غزلیات سعدی شیرازی» تاکنون صورت نگرفته است.

۶. روش پژوهش

روش کار در این پژوهش، توصیفی-آماري است. در این جستار، با بهره گرفتن از منابع و مآخذ مکتوب، به بررسی غزلیات سعدی پرداخته شده است و ابیاتی که صفات کنایی و شاعرانه در آن‌ها به کار رفته، استخراج شده است و در پایان، آمار به دست آمده را در پایان مقاله ارائه داده شده است. داده‌ها نیز بر اساس مطالعه کتابخانه‌ای و آماری گردآوری و تحلیل شده‌اند.

۷. تعاریف

۱-۷. کنایه

کنایه‌ها میراثی گرانبها از بیان غیرمستقیم اندیشه هستند که از آغاز تاکنون سینه‌به‌سینه منتقل شده‌اند. کهن‌ترین تعریف فارسی کنایه از محمدبن عمر رادویانی در *ترجمان‌البلاغه* است که بدون هیچ شرح و توضیحی می‌گوید: «یکی از بلاغت‌ها، کنایت گفتن است و آن چنان بود کی (که) شاعر بیتی گوید به کنایت؛ چنان‌که عنصری گوید:

چو دیده باز گشاید قرار یابد مرغ چو لب به خنده گشاید بپرد...»
(رادویانی، ۱۳۸۰: ۹۹).

زمخشری نیز در *اساس‌البلاغه* درباره ریشه این کلمه می‌گوید:

«این کلمه در اصل، مصدر ثلاثی مجرد از باب «نصر / ينصر» یعنی «کنی / یکنو» یا «ضرب / یضرب»، یعنی «کنی / یکنی» است و از نظر واژگانی، پوشیده‌گویی و صراحت نداشتن در گفتار معنی می‌دهد و با دو حرف جرّ «ب» و «عن» متعدی می‌شود؛ یعنی می‌گویند «کنی عن الشیء» یا «کنی بالشیء کنایة» (زمخشری، ۱۳۸۵: ۵۵۲).

عبدالرحمن سیوطی پس از بیان این دو مطلب که مجاز بلیغ‌تر از حقیقت و کنایه رساتر از تصریح است، می‌گوید: «کنایه لفظی است که لازم معنایش از آن اراده شده‌است» (سیوطی، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

معاصران نیز در تعریف کنایه همین مفهوم را با زبانی ساده‌تر بیان کرده‌اند. جلال‌الدین همایی در تعریف کنایه می‌نویسد:

«در اصطلاح، سخنی است که دو معنی قریب و بعید داشته باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند. پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی، ۱۳۸۳: ۲۵۵).

میرجلال‌الدین کزازی در کتاب *بیان*، کنایه را این گونه شرح می‌دهد: «سخنور اگر بایسته (لازم) چیزی را در سخن بیاورد و از آن بایسته، خود آن چیز را بخواهد، کنایه‌ای را به کار گرفته‌است. در کنایه، معنای بایسته یا به سخنی دیگر، معنی راستین کنایه نیز پذیرفتنی و رواست» (کزازی، ۱۳۸۹: ۱۵۷). نباید این نکته را از نظر دور داشت که «کنایه در اصل به علومی مانند معناشناسی و زبان‌شناسی مربوط می‌شود و کمتر در حوزه علم بیان قرار می‌گیرد، اما چون برخی کنایه‌ها ساخت تشبیهی و استعاری دارند، آن را جزو مباحث بیان قرار داده‌اند» (زکی‌نژادیان و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۹). محمدرضا شفیعی کدکنی در *صُور خیال در شعر فارسی*، پس از بررسی نظرهای مختلف درباره کنایه چنین می‌نویسد:

«کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است... متقدمان از علمای بلاغت، حوزه مفهومی کنایه را وسیع‌تر از متأخران می‌دیده‌اند. از نظر ابوعبیده، صاحب *مجاز القرآن*، هر نوع عدم تصریحی از مقوله کنایه است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۴۱).

وحیدیان کامیار نیز کنایه را چنین تعریف می‌کند: «آوردن ملازم با یکی از ملازم‌های یک معناست به جای خود آن معنا؛ به عبارت دیگر، آوردن ملازم یک معناست، به طوری که ابتدا معنای ملازم را دریابیم، سپس ذهن از معنای ملازم به معنای اصلی منتقل شود» (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۵: ۶۰).

۲-۷. صفت

صفت، مقوله واژگانی است که هسته گروه صفتی واقع می‌شود؛ به عبارتی، «صفت، کلمه، عبارت و یا جمله‌ای است که با اسم یا جانشینان آن می‌آید تا ویژگی آن را بیان کند یا مطلبی به مفهوم آن بیفزاید» (مدرسی، ۱۳۸۷: ۲۱۴). صفت در کتب دستوری دیگر چنین تعریف شده‌است: «به دسته‌ای از واژه‌ها می‌گویند که از لحاظ معنی به حالت یا چگونگی اسم اشاره می‌کنند» (مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۵: ۱۰۰) و یا «صفت، واژه‌ای است که حال و چگونگی اسم یا جانشین اسم را بیان کند، یا آن را به گونه‌ای مشخص و معین نماید» (خطیب‌رهبر،

۱۳۸۱: ۷۳). در واقع، می‌توان گفت صفت‌ها، وابسته‌های اسمی هستند که موصوف خود را به مفهومی توصیف می‌کنند (ر.ک؛ وفایی، ۱۳۹۲: ۱۹۸).

۱-۲-۷. صفت کنایی

صفت کنایی آن است که در غیر معنی اصلی خود در توصیف اسمی به کار می‌رود (ر.ک؛ همان: ۷۲). این صفت مانند دیگر صفت‌ها می‌تواند به صورت گروه صفتی به کار رود و گاهی به صورت یک صفت ساده و گاه از یک صفت و یک یا چند وابسته پیشین و پسین ساخته می‌شود، به طوری که هسته گروه صفتی همیشه یک صفت است.

الف) صفت کنایی از نظر ساختار لفظی

صفت‌های فارسی ظرفیت ساختمانی زیادی دارند. ارژنگ صفت را از نظر ساختمان به پنج نوع تقسیم می‌کند که عبارتند از: ۱- ساده. ۲- مشتق. ۳- مرکب. ۴- گروهی. ۵- جمله وصفی (ر.ک؛ ارژنگ، ۱۳۹۶: ۴۵). اما برخی دستورنویسان از جمله وفایی، صفت‌ها را از نظر ظرفیت‌های ساختمانی دیگری، همچون ترکیبی، کنایی، ترکیبات قرضی و افعال عربی بررسی کرده‌اند (ر.ک؛ وفایی، ۱۳۹۲: ۱۷۹). در ادامه، دسته‌بندی که ارائه می‌شود، تقسیم‌بندی جدیدی از این ساختار است که ترکیبی از هر دو دسته‌بندی است. در ادامه، تنها به صفت‌های رایج از حیث ساختمان دستوری زبان فارسی در شعر سعدی اشاره می‌شود:

* صفت کنایی ساده

صفت ساده آن است که در ساخت آن تنها یک تکواژ آزاد به کار رفته باشد؛ به عبارتی تمام صفت‌هایی که از یک کلمه تشکیل می‌شوند و یک جزئی و فاقد پیشوند و پسوند هستند، صفت ساده می‌باشند: «برخی این صفت را ساده خوانده‌اند، بدان جهت که ساده ویژگی ساختی است در برابر مرکب؛ لذا ترجیح داده شد که «مطلق» خوانده شود» (همان: ۱۹۶). هنگامی که اهل ادب با خلاقیت و استعداد خود مفهوم کنایی را با صفت ساده بیان می‌کنند، خواننده با «صفت کنایی ساده» روبه‌رو می‌شود. در بیت زیر، «قاتل» صفت کنایی ساده و کنایه از معشوق است:

«سهل بود آن که به شمشیر عتابم می‌کشت

قتل صاحب نظر آن است که قاتل برود»

(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۲۶۳/۶).

شاهد مثال	صفت کنایه ساده
جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند نه حریف مهربان است، حریف سُست پیمان گر سر بنهد و ر نهد، دست تو بالاست هزار تلخ بگویی، هنوز شیرینی تو سوز سینه مستان ندیدی ای هشیار	جوان: کنایه از سرسبزی جهان (سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۲۲۶/۱). حریف: صفت، کنایه از عاشق (همان: ۱۹۷/۹). بالا: کنایه از برتر بودن (همان: ۴۶/۱۲). تلخ: صفت جانشین اسم، سخن درشت (همان: ۶۲۵/۷). مستان: کنایه از عاشقان (همان، ۵۸۵/۱۰).

این صفت بسامد بسیار کمی حدود ۱۳٪ از صفت‌های کنایه غزلیات سعدی را به خود اختصاص داده است.

ب) صفت کنایه مشتق

صفت مشتق آن است که از یک پایه اصلی (مقوله دستوری) و از یک یا چند «وند» اشتقاقی ساخته شده باشد؛ به عبارت دیگر، صفت مشتق صفتی است که یکی از اجزای آن ریشه فعل مضارع یا مصدر مرخم باشد و نیز هرگاه صفتی از پایه اسم، صفت، ضمیر و یا فعل با تکواژهای اشتقاقی ساخته شده باشد، به آن صفت مشتق گفته می‌شود. بنابراین، صفت مشتق می‌تواند از پیوستن پسوندها و پیشوندهای اشتقاقی به بن فعل، اسم و صفت ساخته شود. صفت مشتق می‌تواند از ساختار «پیشوند + اسم»، «پیشوند + ماده مضارع»، «پیشوند + صفت» و «اسم + پسوند» ساخته شود. در بیت زیر، «کشته» کنایه از «عاشق شیفته» است:

«خود کشته ابروی توأم من به حقیقت گر کشتنی ام باز بفرمای به ابروی»
(همان: ۶۲۸/۵).

یا «افتاده» کنایه از «عاشق درمانده» در بیت زیر:

«از عشق کمان دست و بازوش افتاده خبر ندارد از تیر»
(همان: ۳۰۴/۴).

شاهد مثال	صفت کنایه مشتق
دستان به خون تازه بیچارگان خضاب بدین هوس که سر خاکسار من دارد سعدی شوریده بی‌قرار چرایی؟! ترسم که مست عاشق و بیدل شود چو ما	بیچارگان: کنایه از عاشقان درمانده (همان: ۶۲۱/۷). خاکسار: کنایه از خوار و فرومایه (همان: ۱۷۱/۵). شوریده: کنایه از عاشق دل از دست داده (همان: ۲۲۲/۶). بیدل: کنایه از عاشق (همان: ۱۷۷/۹).

گاه سعدی صفت‌های کنایه مشتق را با ضمیر، به‌ویژه ضمیر شخصی «من» شاعر و یا ضمیر «تو» به صورت ترکیب وصفی (موصوف و صفت) و یا به صورت اسنادی به‌کار می‌برد که بیشتر جنبه تأکیدی دارد تا بتواند ذهن خواننده و مخاطب را بیشتر به خود جلب کند؛ مانند: «شوریده» که همراه با ضمیر «تو» کنایه از پریشان آمده است:

«تا کی روم از عشق تو شوریده به هر سوی تا کی دوم از شور تو دیوانه به هر کوی»
(همان: ۶۲۸/۱).

گاهی صفت کنایی مشتق در نقش مضاف یا مضاف‌الیه ظاهر می‌شود؛ مانند «سوختگان» که کنایه از «عاشقان دل سوخته» است:
 «حور عین می‌گذرد در نظر سوختگان یا مه چارده یا لعبت چین می‌گذرد»
 (سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۱۷۹/۳).

ج) صفت کنایی مرکب

صفت مرکب آن است که در ساختمان آن بیشتر از یک تکواژ آزاد به کار رفته باشد؛ به عبارت دیگر، صفتی است که از دو کلمه معنادار یا بیشتر تشکیل شده باشد: «کلمه مرکب آن است که از دو کلمه یا بیشتر ساخته شده باشد و به صورت کلمه واحدی درآمده باشد، به طوری که اجزاء ترکیب، دیگر نتواند نقشی در جمله بازی کنند» (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۱۷۳).
 صفت مرکب می‌تواند از ساختار «اسم + اسم»، «صفت + اسم»، «قید + اسم»، «عدد + اسم»، «اسم + صفت»، «اسم + ماده ماضی» ساخته شود. در بیت زیر، «دلبند» کنایه از «شکارچی دل‌های عاشق»:

«چه شهرآشوبی ای دلبند خودرای چه بزم‌آرایی ای گلبرگ خودروی

(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۶۲۹/۷).

یا «صبح‌روی» که کنایه از «محبوب زیبا و سفیدروی» است:

«شب همه شب انتظار صبح‌رویی می‌رود کان صباحت نیست این صبح جهان افروز را»
 (همان: ۱۲/۲).

یا «گل‌اندام» کنایه از «معشوق» است:

«ای بلبل اگر نالی، من با تو هم‌آوازم تو عشق گلی داری، من عشق گل‌اندامی»
 (همان: ۵۹۷/۴).

صفت کنایی مرکب	مثال
انگشت‌نما: کنایه از مشهور (همان: ۶/۸). سرخوش: کنایه از دل شاد و خوشحال (همان: ۱۰/۱). سخت‌بازوان: کنایه از زورمندان (همان: ۶۰۲/۱۱). شوخ‌چشمان: کنایه از زیبارویان گستاخ (همان: ۲۶/۳). سخت‌کمان: صفت مرکب؛ کنایه از تیرانداز ماهر (همان: ۲۵۲/۵).	چون تأمل کند این صورت انگشت‌نما را با جوانی سرخوش است این پیر بی‌تدبیر را با سخت‌بازوان به ضرورت فروتنی گر این شوخ‌چشمان به یغما روند ای سخت‌کمان سست‌پیمان

صفت‌های مرکب بیشترین بسامد را (همان: ۴۱/۹۸) در غزلیات سعدی به خود اختصاص داده‌اند. گاهی صفت مرکب کنایی به صورت مقلوب به کار می‌رود که باعث پوشیده شدن کنایه و هنری‌تر شدن آن در شعر می‌شود؛ مانند: «لطیف‌بازو» که ترکیب وصفی مقلوب و کنایه از «محبوب» است:

«کمان سخت که داد آن لطیف‌بازو را که تیر غمزه تمام است صید آهو را»

(همان: ۱۹/۱).

یا «سخت‌بازوان» کنایه از «زورمندان» است:

«سعدی چو سروری نتوان کرد لازم است
با سخت‌بازوان به‌ضرورت فروتنی»
(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۶۰۲/۱۱).

مثال	صفت کنایی مرکب مقلوب
هم تازه‌رویم هم خجل، هم شادمان هم تنگدل کس سوخته‌خرمن را، گوید به چه غمگینی؟ شاهدبازی فراخ و زاهدان تنگ‌خوی ندانم از من خسته‌جگر چه می‌خواهی من آدمی نشنیدم بدین شکردهنی	تازه‌رو: کنایه از خوش‌رو (همان: ۱۴/۳). سوخته‌خرمن: کنایه از آنکه همه هستی خود را در قمار عشق باخته‌است (همان: ۶۲۴/۴). تنگ‌خوی: کنایه از بدخلق (همان: ۶۳۱/۱۰). خسته‌جگر: کنایه از عاشق ناشاد دل‌ریش (همان: ۶۳۷/۷). شکردهن: کنایه از شیرین سخن (همان: ۶۰۳/۹).

گاهی سعدی صفات مرکب و مشتق- مرکب کنایی را با آرایه تضاد به‌کار می‌برد که باعث پیچیدگی و هنری‌تر شدن شعر می‌شود؛ مانند: «تر و خشک» که با وجود تضاد زیبا، کنایه از «همه چیز» است:

«روزی تر و خشک من بسوزد
آتش که به زیر دیگ سوداست»
(همان: ۴۴/۸).

یا «زیر و بالا» کنایه از «سخن نادرست» است:

«بالای چنین اگر در اسلام
گویند که هست زیر و بالاست»
(همان: ۴۵/۳).

یا «پیر و جوان» کنایه از «همه مردم»:

«گر سیاست می‌کند سلطان و قاضی، حاکمند
وَر ملامت می‌کند پیر و جوان، آسوده‌ایم»
(همان: ۴۳۳/۷).

سعدی گاهی چندین صفت شاعرانه را به طرز هنرمندانه‌ای در یک بیت کنار هم می‌نهد که موجب خلق زیبایی هنری منحصربه‌فردی می‌شود که مفهوم ادبی کلامش را غنا بخشیده، بلاغت شعری خود را با کاربرد چندین کنایه، حتی در یک مفهوم یکسان به اوج رسانده‌است؛ مانند: «پیمان‌گسل»، «منظور چشم» و «آرام دل» که همگی کنایه از «محبوب» است:

«دلبندم آن پیمان‌گسل، منظور چشم، آرام دل
نی نی دل‌رامش مخوان، کز دل ببرد آرام را»
(همان: ۱۵/۸).

وی صفت مرکب جانشین اسم را گاهی در نقش مضاف یا مضاف‌إلیه می‌آورد که موجب خلق آرایه ادبی کنایه می‌شوند؛ مانند «کوتاه‌نظران» که صفت مرکب (جانشین اسم) و کنایه از «تنگ‌نظران» است:

«چشم کوتاه‌نظران بر ورق صورت خوبان
خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را»
(همان: ۶/۱۰).

گاهی نیز سعدی صفت کنایی مشتق را همراه با ضمیر «من» یا «تو» برای تأکید بیشتر می‌آورد؛ مانند صفت مرکب «خام‌طمع» کنایه از «کسی است که آرزوهای بیهوده و باطل دارد» برای «من» موصوف در بیت زیر:

«نه من خام‌طمع عشق تو می‌ورزم و بس که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست»
(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۱۱۱/۶).

یا «آهن‌دل» در بیت زیر که صفت مرکب و کنایه از «سنگدل» برای موصوف «تو» است: «چرا بر خاک این منزل نگریم تا بگیرد گل ولیکن با تو آهن‌دل دمم گیرا نمی‌باشد» (همان: ۲۰۷/۹).

گاهی نیز دو صفت پی‌درپی در کنار هم برای ضمیر «تو» می‌آورد که زیبایی خاصی به ظاهر کلام و باطن شعر بخشیده‌است؛ مثلاً در بیت زیر، «سبک‌بار» که کنایه از «فارغ‌بال»، و «قوی‌حال» که کنایه از «نکوحال» برای ضمیر «تو» (موصوف) است:

«تو سبک‌بار قوی‌حال کجا دریابی که ضعیفان غمت بارکشان ستمند»
(همان: ۲۴۶/۱۳).

د) صفت کنایی مشتق- مرکب

صفت مشتق مرکب به صفتی گفته می‌شود که در آن افزون بر دو تکواژ قاموسی، یک تکواژ اشتقاقی نیز به کار می‌رود و صفتی است که از حیث ساخت، ویژگی مرکب و مشتق در آن جمع است؛ به عبارتی، صفت مشتق- مرکب از دو یا سه جز معنادار به همراه یک یا دو جز بی‌معنا ساخته می‌شود که در شعر سعدی نسبت به صفت کنایی مرکب و مشتق بسامد کمتری دارد. این صفت می‌تواند از ساختار «عدد + اسم + ه»، «اسم + حرف + اسم»، «ماده مضارع + حرف + ماده مضارع»، «صفت + ماده ماضی + ه»، «ماده مضارع + وند + ماده مضارع»، «وند + اسم + حرف + ماده مضارع» و «وند + اسم + حرف + اسم» تشکیل شود؛ مانند «دل شکسته» که کنایه از «آزرده‌دل» و «محزون»، و «جان‌برکف دست نهاده» که کنایه از «آماده فداکاری» است:

«دلی شکسته و جانی نهاده بر کف دست بگو: بیار که گویم: بگیر همان ای دوست»
(همان: ۱۰۴/۴).

صفت کنایی مشتق- مرکب	مثال
چشم خواب‌آلوده: ترکیب وصفی، کنایه از چشم مست (همان: ۱۷۶/۳). سودازده: کنایه از شیفته و عاشق (همان: ۱۳۲/۶). فتنه نوحاسته: کنایه از یار جوان (همان: ۲۱۸/۹). دل سوخته: کنایه از عاشق آزرده‌دل و پریشان (همان: ۲۶۰/۹). بسته‌کمر: کنایه از آماده به خدمت/ قباگشاده: کنایه از جلوه‌گری کردن (همان: ۴۹۳/۲).	کان چشم خواب‌آلوده خواب از دیده ما می‌برد فتاد و چون من سودازده به سر می‌گشت هر ساعتی این فتنه نوحاسته از جای خوش بود ناله دلسوختگان از سر درد بسته‌کمر و قباگشاده

گاهی سعدی با آوردن چند صفت پی‌درپی (تنسیق الصفات) در یک بیت به غنای شعری و هنری بودن صفت می‌افزاید؛ زیرا «از مواردی که در آن‌ها، زیباسازی و اغراق از راه توصیف تقویت می‌شود و به حدّ اعلا می‌رسد، تنسیق الصفات، یعنی پی‌درپی آوردن چند صفت برای موصوفی واحد است» (حسین‌پور سرکاریزی، ۱۳۹۵: ۱۶۲)؛ مانند بیت زیر که «نیم‌پختگان» کنایه از «کم‌تجربگان»، «خام» کنایه از «بی‌تجربه»، و «سوخته» کنایه از «عاشقان دردکشیده» است:

«با نیم‌پختگان نتوان گفت سوز عشق
خام از عذاب سوختگان بی‌خبر بُود»
(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۱۱/۲۵۷).

یا در بیت زیر، «ستمگری»، «شغبی»، «فتنه‌ای»، «دل‌آشوبی»، «هنروری»، «عجیبی»، «طرفه‌ای»، «جگرخوار» که همگی کنایه از «معشوق» است:

«ستمگری، شغبی، فتنه‌ای، دل‌آشوبی
هنروری، عجیبی، طرفه‌ای، جگرخواری»
(همان: ۲/۵۶۴).

یا «فتنه‌انگیزی»، «خونریزی»، «شیرین‌حرکاتی» و «مطبوع‌کلامی» در بیت زیر:
«فتنه‌انگیزی و خونریزی و خلقی نگران
که چه شیرین‌حرکاتی و چه مطبوع‌کلامی»
(همان: ۲/۵۹۸).

مثال	صفت کنایی مشتق- مرکب (صفت‌های پی‌درپی)
همای‌فری طاووس‌حسن و طوطی‌نطق (همان: ۵/۵۶۴) سمن‌بری، صنمی، گل‌رخ، جفاکاری (همان: ۱/۵۶۴) بنفشه‌زلفی، نسرين‌بری، سمن‌بویی (همان: ۴/۵۶۴)	همگی کنایه از محبوب.

یا صفت جانشین اسم در نقش مضاف یا مضاف‌إلیه؛ مانند «سنگین‌دل» که صفت مرکب- مشتق و کنایه از «معشوق بی‌رحم» در بیت زیر است:

«صورت سنگین‌دلی کشنده سعدی است
هر که بدین صورتش کشند، نمیرد»
(همان: ۴/۱۸۲).

گاهی سعدی چند صفت جانشین موصوف را به طرز هنرمندانه‌ای در یک مصراع پی‌درپی می‌آورد و با هم کنایه از موضوع واحدی است که کاربرد چند واژه ترکیبی در معنای کنایی یکسان بر زیبایی ظاهری و نیز موسیقی لفظی و معنوی شعر می‌افزاید؛ مانند «نگارین‌روی» که کنایه از «زیبارو» و «شیرین‌خوی» که کنایه از «خوش‌خلق» است و «عنبربوی» و «سیمین‌تن» که همگی در معنای کنایی «معشوق» به کار رفته‌است:

«نگارین‌روی و شیرین‌خوی و عنبربوی و سیمین‌تن
چه خوش بودی در آغوشم، اگر یارای آنستی»
(همان: ۳/۵۲۵).

گاهی نیز - چنان که قبلاً بیان شد - صفت کنایی مشتق- مرکب همراه با ضمیر «من» برای تأکید بیشتر می‌آید؛ مانند «سودازده» که کنایه از «شیفته و عاشق» برای «من» موصوف است:

«ز شوق روی تو اندر سرِ قلم سودا فتاد و چون من سودازده به سر می‌گشت»
(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۱۳۲/۶).

مثال	صفت کنایی مشتق- مرکب همراه با ضمیر «من»
الغیث از من دل سوخته ای سنگین دل من رمیده دل آن به که در سماع نیایم ندانم از من خسته جگر چه می‌خواهی؟!	دل سوخته: کنایه از غمناک و آزرده خاطر (همان: ۱۳۹/۵). رمیده دل: کنایه از آشفته (همان: ۴۰۵/۵). خسته جگر: کنایه از عاشق ناشاد دل‌ریش (همان: ۶۳۷/۷).

ه) ترکیب وصفی

در شعر سعدی، گاهی صفت کنایی به صورت گروهی به کار می‌رود که به آن می‌توان «ترکیب وصفی کنایی» گفت؛ به عبارتی، ترکیب وصفی کنایی، گروهی از کلمات است که با یکدیگر ترکیب می‌شوند و در معنای غیراصلی خود به کار می‌روند. یا اینکه گروه صفتی که برای موصوف خود به کار می‌روند و بیانگر کنایه است که این خود پیوند صفت و موصوف را تقویت می‌بخشد و بر موسیقی معنوی آن ترکیب در بیت می‌افزاید؛ مانند «محمول پیش‌آهنگ»، یعنی کسی که بر نخستین شتر سوار است و کنایه از «معشوق» می‌باشد:

«محمول پیش‌آهنگ را، از من بگو ای ساربان تو خواب می‌کن بر شتر، تابانگ می‌دارد جرس»
(همان: ۳۱۷/۳).

مثال	ترکیب وصفی کنایی
بر خسته نبخشاید، آن سرکش سنگین دل اگر این داغ جگرسوز که بر جان من است	سرکش سنگین دل: کنایه از معشوق بی‌رحم (همان: ۲۷۸/۹). داغ جگرسوز: کنایه از اندوه جانکاه (همان: ۲۸۵/۵).

گاهی هر جزء ترکیب وصفی کنایی، مرکب است که در این صورت، بار معنایی کنایی دارد. در واقع، سعدی از این طریق خواسته برتری سخن خود را نسبت به کلام دیگران به تصویر بکشد؛ مانند «دل‌شده» کنایه از «عاشق»، و «پایبند» کنایه از «گرفتار»:

«دل‌شده پایبند، گردن جان در کمند زهره گرفتار نه، کاین چه سبب وان چراست»
(همان: ۴۷/۶).

یا «سودازده» کنایه از «عاشق» و «دل‌شده» کنایه از «شیفته و عاشق»:
«همه دانند که سودازده دل‌شده را چاره صبرست ولیکن چه کند؟ قادر نیست»
(همان: ۱۱۵/۸).

مثال	ترکیب وصفی کنایی (هر جز مرکب)
مه پیکر آفتاب‌پرتو آن پری‌زاده مه‌پاره که دل‌بند من است تو سبکبار قوی‌حال کجا دریایی	مه پیکر، آفتاب‌پرتو: کنایه از محبوب زیبارو (سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۵۲/۱۷) پری‌زاده مه‌پاره: کنایه از معشوق زیبا (همان: ۱۲۳/۳) سبکبار: کنایه از فارغ‌بال، قوی‌حال: کنایه از نکوحال (همان: ۲۴۶/۱۳)

گاهی هر دو جزء ترکیب وصفی، صفت است که از این طریق چهره متفاوت هنرمندانه‌ای به خود می‌گیرد و این امر بر زیبایی و دلنشینی اشعار وی می‌افزاید؛ مانند: «چابکان دلبر» و «شوخان دلفریب» که کنایه از «معشوقان» است:

«با چابکان دلبر و شوخان دلفریب بسیار درفتاده و اندک رهیده‌اند»
(همان: ۲۲۵/۱۸).

یا «سرکش سنگین‌دل» که کنایه از «معشوق بی‌رحم» است:
«بر خسته نبخشاید، آن سرکش سنگین‌دل باشد که چو بازآید، بر کشته ببخشاید»
(همان: ۲۷۸/۹).

مثال	ترکیب وصفی کنایی (هر دو جزء صفت)
تشنه مسکین، آب پندارد سراب من بیچاره گردن به کمند گو حریف آتشین را طوف پیرامن مکن دگر بار از پری‌رویای جمّاش	تشنه مسکین: کنایه از عاشق مشتاق بینوا (همان: ۲۷/۴). گردن به کمند: کنایه از اسیر و گرفتار (همان: ۴۲۷/۶). حریف آتشین: کنایه از معشوق تندخو (همان: ۴۶۸/۲). پری‌رویای جمّاش: کنایه از معشوقان زیبارو (همان: ۴۵۹/۳).

گاهی هر یک از اجزای ترکیب وصفی، خود یک ترکیب وصفی مقلوب است؛ مانند «سنگین‌دل سیمین‌بدن» کنایه از «معشوق»:

«روی اگر پنهان کند سنگین‌دل سیمین‌بدن مشک غماز است، نتواند نهفتن بوی را»
(همان: ۲۲/۲).

گاه ترکیب کنایی، وصفی نیست، بلکه اسنادی است که به چیزی یا کسی نسبت داده شده‌است و آن را وصف کرده‌است که با خلق آرایه ادبی کنایه، رابطه این صفت را با موصوف به صورت اسنادی تقویت کرده، زیبایی هنری کلام را در مفاهیم ادبی دوچندان می‌کند؛ مانند «دست کوتاه» که کنایه از «ناتوان» است:

«رطب شیرین و دست از نخل کوتاه زلال اندر میان و تشنه محروم»
(همان: ۴۲۸/۴).

مثال	ترکیب کنایی اسنادی
دامن دوست بحمدالله از آن پاک‌تر است چه نیکوروی و بدعهدی که شهری در عرصهٔ حُسن او پیاده جهانم تیره باشد بر جهان‌بین دست‌نمای خلق شد، قامت چون هلال من	دامن پاک: کنایه از عفت و پارسایی (سرافرازی و باعدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۷۰/۳). نیکوروی: کنایه از زیباروی، بدعهد: کنایه از بی‌وفا (همان: ۵۳۵/۲). پیاده: کنایه از ضعیف و ناتوان (همان: ۴۹۳/۵). جهان تیره: کنایه از بدبختی (همان: ۴۷۵/۴). دست‌نما: کنایه از مشهور (همان: ۴۷۱/۳).

گاهی سعدی برای ساختن کنایه در ترکیب وصفی از صفات شمارشی استفاده می‌کند؛ مانند «دو جو» که کنایه از «اندک» است:

«همه گو باد بیر خرمن عمر دو جهان بی‌تو نیرزد دو جوم»
(همان: ۴۲۷/۴).

یا «پنج روز» که کنایه از «مدت کوتاه» است:
«بسی نماند که پنجاه‌ساله عاقل را به پنج روز به دیوانگی برآید نام»
(همان: ۳۵۷/۵).

در بعضی ابیات نیز می‌بینیم که سعدی ترکیب وصفی را که صفت جانشین اسم است، در نقش مضاف یا مضاف‌الیه می‌آورد؛ مانند «عالم بالا» که ترکیب وصفی برای «آسمان» است:

«ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا»
(همان: ۱/۱۳).

۲-۲-۷. انواع صفت

صفت یکی از مباحثی است که دستورنویسان در طبقه‌بندی آن با یکدیگر اختلاف دارند. گروهی در تقسیم‌بندی خود، معنی و مفهوم، گروهی ساختمان و گروهی دیگر جایگاه آن را در جمله ملاک قرار داده‌اند. صفت را از نظر معنی می‌توان به صفت‌های بیانی یا توصیفی، اشاره، مبهم، پرسشی، تعجبی و شمارشی تقسیم کرد. اما برخی از دستورنویسان تنها صفت بیانی را مشمول تعریف صفت دانسته‌اند و صفات پرسشی، اشاره، مبهم و تعجبی را در بخشی دیگر جای داده‌اند. برخی از دستورنویسان (مانند محمدجواد شریعت، رحیم ذوالنور، خیام‌پور و حسن انزلی) در تقسیم‌بندی صفت از نظر معنایی، صفت‌های بیانی، اشاره، مبهم، پرسش، تعجبی و شمارشی را جزء آن دانسته‌اند که ما تنها در این جستار به سبب طولانی شدن مطلب، تنها به بررسی صفت بیانی می‌پردازیم.

۲-۲-۷. ۱- صفت بیانی

در تعریف صفت بیانی آمده است: «صفت بیانی یا صفت اصلی آن است که ویژگی‌هایی از قبیل چگونگی، حالت، مقدار، زمان، شماره و وضع موصوف را بیان کند» (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۲۵۶). صفت بیانی معمولاً پس از موصوف خود می‌آید که به وسیله کسره وصفی به موصوف خود اضافه می‌شوند و موصوف خود را وصف می‌کنند که به این حالت، «صفت‌های بی‌واسطه» (همان) و «صفت‌های پیوسته» (ناتل خانلری، ۱۳۷۷: ۲۰۷) گفته می‌شود. صفت بیانی از نظر معنی، اقسامی دارد که رایج‌ترین آن بین دستورنویسان در ادامه ذکر می‌شود.

الف) صفت بیانی مطلق

صفت کنایی که ویژگی، رنگ، جنس، اندازه، بو و... را به موصوف نسبت می‌دهد. صفت‌های شاعرانه بیانی مطلق یا ساده بسامد بالاتری نسبت به صفت‌های بیانی دیگر در دیوان سعدی دارد و نزدیک به ۳۶٪ از صفت‌های بیانی دیوان سعدی را به خود اختصاص داده است؛ مانند «تلخ»، صفت جانشین اسم، به معنی «سخن درشت» است که با آوردن تضاد «شیرین»، به لطف کلام افزوده است:

«تفاوتی نکند گر ترش کنی ابرو هزار تلخ بگویی هنوز شیرینی»
(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۶۲۵/۷).

یا «شکرخنده» که کنایه از «تبسم شیرین محبوب» است:

«گر تو شکرخنده آستین نفشانی هر مگسی طوطی شوند شکرخا»
(همان: ۸/۳).

مثال	صفت بیانی مطلق
درد دوری می‌کشم گرچه خراب افتاده‌ام تو سوز سینه مستان ندیدی ای هشیار روا بود همه خوبان آفرینش را که گرد عشق مگرد ای فقیر و گردیدی جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند	خراب: کنایه از مست و بی‌خود (همان: ۱۲۱/۶). مستان: کنایه از عاشقان (همان: ۵۸۵/۱۰). خوبان: کنایه از معشوق (همان: ۳۲۱/۵). فقیر: کنایه از عاشق تهیدست (همان: ۵۴۰/۶). جوان: کنایه از سرسبزی جهان (همان: ۲۲۶/۱).

ب) صفت بیانی فاعلی

صفتی کنایی که مفهوم انجام عملی را به موصوف نسبت می‌دهد. در واقع، صفت فاعلی، موصوف خود را به انجام دادن کاری یا داشتن حالتی متصف می‌کند؛ به سخن دیگر، صفت فاعلی «معنی فاعلیت دارد؛ یعنی بر انجام‌دهنده کار یا دارنده و پذیرنده حالت دلالت می‌کند» (انوری و گیوی، ۱۳۸۵: ۳۹). صفت فاعلی ساختارهای متفاوتی در زبان فارسی دارد و فراگیری بیشتری نسبت به صفت مفعولی دارد. مهم‌ترین ساختارهای صفت فاعلی عبارتند

از: «اسم + ماده مضارع»، «صفت + ماده مضارع»، «قید + ماده مضارع»، «ضمیر مشترک + ماده مضارع»، «ماده مضارع + ان»، «اسم + ماده مضارع + ان»، «ماده مضارع + ا»، «نا + ماده مضارع + ا»، «اسم + صفت»، «اسم + گر»، «اسم + گار»، «اسم + مند»، «اسم + ناک» و... است. این صفت حدود ۳۴٪ از صفات کنایی را در غزلیات سعدی به خود اختصاص داده است؛ مانند «شکرفشان» که صفت فاعلی مرکب مرخم و کنایه از «محبوب شیرین سخن» است: «معلوم شد این حدیث شیرین کز منطوق آن شکرفشان است» (سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۸۰/۶).

یا «صورت نگار» که صفت فاعلی مرکب مرخم و کنایه از «نقاش» است: «باور مکن که صورت او عقل من ببرد عقل من آن ببرد که صورت نگار اوست» (همان: ۹۳/۶).

مثال	صفت بیانی فاعلی
ای سهی سرو روان آخر نگاهی بازکن ای برادر که عشق پرده در است به نماز آمده محراب دو ابروی تو دید دردنوشان غمت را چو شود مجلس گرم گر چو کزبینان به چشم ناصوابت دیدمی	روان: صفت فاعلی به معنی رونده (همان: ۱۳/۱۴). پرده در: صفت فاعلی مرکب مرخم، کنایه از رسواکننده (همان: ۶۵/۱۲). به نماز آمده: نمازگزار، صفت فاعلی مرکب، کنایه از پارسا (همان: ۱۳۷/۷). دردنوشان: کنایه از عاشقان (همان: ۳۹۹/۴). کزبینان: کنایه از بداندیشان (همان: ۶۰/۵).

گاه سعدی برای هنری تر شدن صفت فاعلی، همزمان دو صفت فاعلی را به کار می برد که طرفین جناس هستند و مفهوم کنایه را نشان می دهند. این ویژگی کلام کنایی سعدی باعث دوبعدی بودن آن می شود؛ زیرا دو معنی را به تصویر می کشد و هرچه ابعاد کلام بیشتر باشد، هنری تر می شود؛ زیرا «معانی همچون گوهری در صدف می باشند که جز با سختی از آن بیرون نمی آیند و مانند موجودی عزیز در پس پرده هستند که تا او را اجازت ندهی، رخ ننماید» (جرجانی، ۱۳۷۰: ۸۲). کنایه با آوردن جناس تام به سبب داشتن ابهام به هنرآفرینی شعر می افزاید؛ مانند «پرده در» که کنایه از «فاش کننده و رسواکننده»، و «پرده دار» به معنی «رازدار» است:

«جفای پرده درانم تفاوتی نکند اگر عنایت او پرده دار ما باشد»
(همان: ۱۹۲/۵).

گاهی نیز شگردهای هنری صفت فاعلی را همراه با پسوند صفت نسبی به اوج می رساند؛ مانند: «خون خواره» که کنایه از «معشوق بی رحم» است: «ای که گفتمی مرو اندر پی خونخواره خویش با کسی گوی که در دست عنانی دارد» (همان: ۱۷۴/۷).

ج) صفت مفعولی

صفتی است که برای مفعول فعل وضع شده باشد و آن را از فعل ماضی مطلق می‌گیرند. صفت مفعولی کلمه‌ای است که «بر کسی یا چیزی که مورد انجام کاری قرار گرفته‌است، دلالت می‌کند» (محتشمی، ۱۳۷۰: ۵۶). خیام‌پور معتقد است که صفت مفعولی «صفتی است که برای مفعول فعل وضع شده باشد» (خیام‌پور، ۱۳۸۶: ۸۵). درباره نحوه ساخت صفت مفعولی همه دستورنویسان متفق هستند و آن را ساخته‌شده از بن ماضی به همراه پسوند «ه» و به ندرت «ار» می‌دانند؛ مانند «خواست‌ه و خواستار».^۲ ساختار صفت مفعولی می‌تواند از «ماده ماضی + ماضی + ه»، «اسم + ماده ماضی + ه»، «ماده ماضی + ماضی + ه»، «اسم + ماده ماضی + ه»، «ماده ماضی + ماضی + ه»، «اسم + ماده ماضی + ماضی + ه»، «ماده ماضی + ماضی + ه»، «اسم + ماده ماضی + ماضی + ه» و «اسم + ماده ماضی» ساخته شود. صفت بیانی مفعولی در کاربرد کنایی بیشتر از نوع مرکب است که در مقایسه با صفت بیانی فاعلی بسامد کمتری دارد و حدود ۲۲٪ از صفات کنایی غزلیات سعدی صفت مفعولی است؛ مانند «سوخته‌خرمن» که کنایه از کسی است که همه هستی خود را در قمار عشق باخته‌است:

«بر بستر هجرانت، شاید که نپرسمند کس سوخته‌خرمن را، گوید به چه غمگینی؟»
(سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۶۲۴/۴).

مثال	صفت بیانی مفعولی
چون تأمل کند این صورت انگشت‌نما را نبرد سوخته‌ای قصه به خامی گمان برند که پیراهنت گل‌آگند است کان چشم خواب‌آلوده خواب، از دیده ما می‌برد دلی شکسته و جانی نهاده بر کف دست	انگشت‌نما: کنایه از مشهور (همان: ۶/۸). سوخته: کنایه از عاشق رنج‌کشیده (همان: ۵۹۹/۱۰). گل‌آگند: آکنده از گل، صفت مرکب/ کنایه از اندامی زیبا و چون گل (همان: ۶۰/۹). چشم خواب‌آلوده: ترکیب وصفی/ کنایه از چشم مست (همان: ۱۷۶/۳). دلی شکسته: کنایه از اندوه و غم // جان بر کف دست نهاده: کنایه از آماده فداکاری (همان: ۱۰۴/۴).

د) صفت نسبی

صفت نسبی، صفتی است که کسی یا چیزی را به محلی، چیزی یا کسی نسبت دهد؛ به عبارتی، صفت نسبی آن است که «کسی یا چیزی را به کسی، حیوانی، چیزی و مکانی نسبت دهند و یا به مذهب، ملیت یا حرفه و... منسوب کنند» (وزین‌پور، ۱۳۷۵: ۱۱۷). صفت نسبی نسبت به دیگر انواع صفتهای بیانی تنوع بیشتری دارد و با افزوده تکواژ اشتقاقی به آخر اسم ساخته می‌شود. صفت نسبی با ساختارهای مختلف، از جمله «اسم + ی»، «اسم + انه»، «اسم + انی»، «اسم + ین»، «اسم + ینه» و «اسم + ه» ساخته می‌شود. صفت شاعرانه

نسبی در معنای کنایه، نسبت به صفت‌های مفعولی و فاعلی بسامد بسیار کمتری دارد؛ برای مثال، «کتاب نگارین» کنایه از «غزلیات سعدی» در بیت زیر است:
 «هر باب از این کتاب نگارین که بر کُنی همچون بهشت گوی از آن باب خوش تر است»
 (همان: ۶۸/۱۰).

مثال	صفت بیانی نسبی
تشنه مسکین آب پندارد سراب دل از انتظار خونین، دهن از امید خندان گو حریف آتشین را طوف پیرامن مکن خود در دل سنگین تو نگرفت سر موی	تشنه مسکین: کنایه از عاشق مشتاق بینوا (سرافرازی و باغدار دلگشا، ۱۳۷۳: ۲۷/۴) خونین دل: کنایه از شدت اندوه (همان: ۴۴۹/۱). حریف آتشین: کنایه از معشوق تندخو (همان: ۴۶۸/۲). دل سنگین: کنایه از بی‌رحم (همان: ۶۲۸/۲).

در بعضی ابیات نیز می‌بینیم که سعدی صفت نسبی را که صفت جانشین اسم است، در نقش مضاف یا مضاف‌الیه می‌آورد؛ مانند «کروبیان» در بیت زیر که ترکیب نسبی صفت جانشین اسم و کنایه از «فرشتگان مقرب متعلق به عالم بالا» است:

«ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا»
 (همان: ۱/۱۳).

گاه سعدی کنایه را در صفت نسبی همراه با ضمیر «تو» برای تأکید بیشتر می‌آورد؛ مانند: «روحانی» (صفت جانشین اسم) که همراه با ضمیر «تو» برای تأکید بیشتر و کنایه از «آسایش و تازگی» است:

«با چو تو روحانی تعلق خاطر هر که ندارد دواب نفس پرست است»
 (همان: ۵۴/۸).

با توجه به بررسی هنری صفت‌های شاعرانه درمی‌یابیم که تعداد کنایات به کاررفته در شعر سعدی با عناصر و صور خیالی دیگر به حدی از کثرت و فراوانی رسیده که از تکرار مثال‌های دیگر بی‌نیاز است. بنابراین، با دقت در کنایات سعدی در صفت‌های شاعرانه، به درک معنایی عمیق و مفاهیم والا پی خواهیم برد.

۸. نتیجه

آنچه در این پژوهش حاصل شد، به شرح زیر است:

۱- سعدی در خلق و آفرینش کنایه از صفت تواناتر است و در این نوع از کنایه، از امور انتزاعی و امور مربوط به انسان بیشترین استفاده را می‌کند تا واقعیت موجود در محیط اطراف خود را به تصویر بکشد. صفت‌های کنایی به عنوان یکی از اجزای سازنده زبان محاوره در غزلیات سعدی نمود بسیار روشن و آشکاری دارند. در این میان، سعدی با همراهی و قرار دادن صفت در کنار اسم و یا با مقدم و مؤخر شدن آن، زیبایی خاصی به

اسم می‌بخشد و صحنه‌هایی زیبا و هنری را در ذهن مخاطب می‌آفریند. وی با به‌کارگیری صفت‌های کنایی باعث خلق آرایه‌های ادبی، از جمله تنسیق الصفات، جناس، تضاد، اغراق و غیره شده‌است و پیوند لفظ و معنی را در کلام خویش که نشانگر اوج بلاغت شعری وی است، به نمایش می‌گذارد.

۲- از میان صفت‌های کنایی از نظر ساختار لفظی، صفت مرکب $41/98\%$ بیشتر از صفت‌های کنایی دیگر در آفرینش ادبی کلام سعدی نقش‌آفرینی کرده‌اند. صفت مشتق $23/71\%$ و صفت مشتق مرکب $20/86\%$ بعد از صفت مرکب، بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند. کمترین بسامد مربوط به صفت کنایی ساده با $13/45\%$ بوده که سهم بسیار ناچیزی در بروز شگردهای هنری کلام شاعر داشته‌است.

۳- از نظر نوع صفت کنایی، حدود 36% به صفت بیانی ساده، 34% صفت بیانی فاعلی، 22% صفت بیانی مفعولی و تنها 5% به صفت بیانی نسبی تعلق دارد که در این میان، بیشترین بسامد مربوط به صفت ساده و کمترین آن را صفت بیانی نسبی به خود اختصاص داده‌است.

۴- می‌توان آفرینش بلاغی صفات را از جمله مهم‌ترین و بارزترین ویژگی‌هایی به شمار آورد که از ضمیر ناخودآگاه شاعر سرچشمه می‌گیرد و حاصل بیان مافی‌الضمیر وی است که در حقیقت، الهامی که بر ذهن او وارد می‌شود، به مدد واژه‌ها و ترکیبات به شگردی هنری در صفات کنایی به نمایش گذاشته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. دربارهٔ اینکه کنایه می‌تواند به شکل یک واژه ساده ظاهر شود یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد، اما با توجه به نمونه‌هایی که در زبان وجود دارد، باید بپذیریم که کنایه در واژه ساده نیز وجود دارد.
۲. فقط محمدجواد مشکور و خزائلی معتقدند که صفت مفعولی از مصدر ساخته می‌شود و «ه» غیرملفوظ به جای «ن» مصدری واقع می‌شود. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: دستورنامه: در صرف و نحو زبان پارسی، محمدجواد مشکور (۱۳۶۸) و دستور زبان فارسی، محمد خزائلی (۱۳۵۰).

منابع

- ارژنگ، غلامرضا (۱۳۹۶)، دستور زبان فارسی امروز، تهران، قطره.
- انوری، حسن و حسن گیوی (۱۳۸۵)، دستور زبان فارسی، تهران، فاطمی.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۷۲)، اسرارالبلاغه، ترجمهٔ جلیل تجلیل، تهران، نشر دانشگاه تهران.
- حسین‌پور سرکاریزی، احمد (۱۳۹۵)، «ارزش بلاغی و زیباشناسی صفت»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی واحد مشهد دانشگاه آزاد، د ۲، ش ۷، صص ۱۵۵-۱۷۲.
- خزائلی، محمد (۱۳۵۰)، دستور زبان فارسی، تهران، جاوید.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۶۸)، دستور زبان فارسی، تهران، مهتاب.

- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۶)، *دستور زبان فارسی*، تهران، ستوده.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- رادویانی، محمدین عمر (۱۳۸۰)، *ترجمان البلاغه*، به اهتمام، تصحیح، حواشی و توضیحات احمد آتش، ترجمه، مقدمه و توضیحات به کوشش توفیق سبحانی و اسماعیل حاکمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- زکی‌نژادیان، سید محسن، محمدرضا صالحی مازندرانی و پروین گلی‌زاده (۱۳۹۶)، «کارکرد کنایه در غزلیات شمس»، *پژوهشنامه زبان و ادب پارسی (گوهرگویا)*، د ۱۱، ش ۲ (پیاپی ۳۳)، صص ۱۱۸-۹۵.
- زمخشری، جارالله محمود (۱۳۸۵)، *اساس البلاغه*، به کوشش م. ر. جویباری و جمعی از نویسندگان، قم، نسیم فردوس.
- سرافرازی، عباس؛ باغدار دلگشا، علی، (۱۳۷۳) *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، فروغی.
- سیوطی، عبدالرحمن (۱۳۸۰)، *الایتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ترجمه سید هادی حائری، تهران، امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *صوَر خیال در شعر فارسی*، ج ۱۲، تهران، آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، *بیان*، ج ۳، تهران، میترا.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۲)، *دستور مفصل امروز، تهران، سخن*.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۹)، *زیباشناسی سخن پارسی ۱ (بیان)*، ج ۹، تهران، کتاب‌ماد.
- محتشمی، بهمن (۱۳۷۰)، *دستور کامل زبان فارسی*، تهران، اشراقی.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۸۷)، *از واج تا جمله؛ فرهنگ زبان‌شناسی - دستوری*، تهران، چاپار.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۵)، *دستور زبان بر پایه نظریه گشتاری*، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۸)، *دستورنامه: در صرف و نحو زبان پارسی*، تهران، شرق.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۷)، *دستور زبان فارسی*، تهران، توس.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۵)، «کنایه؛ نقاشی زبان»، *نامه فرهنگستان*، ش ۸، صص ۶۹-۵۵.
- وزین‌پور، نادر (۱۳۷۵)، *دستورات زبان فارسی*، تهران، معین.
- وفایی، عباسعلی (۱۳۹۲)، *دستور تطبیقی*، تهران، انتشارات سخن.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۳)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، ج ۲۲، تهران، مرکز نشر هما.